
طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی

زهرا انصاری*

◀ چکیده:

یکی از پربسامدترین موضوعاتی که در حکایت‌پردازی متون صوفیه دیده می‌شود، حکایاتی است که درباره کرامات عرفا نوشته شده است. نخستین گام برای مطالعه این حکایات‌ها ارائه طبقه‌بندی موضوعی- بسامدی حکایات با حداکثر میزان شمول آن‌هاست. در متون صوفیانه‌ای که به زبان فارسی نوشته شده‌اند، مطلبی تحت عنوان طبقه‌بندی کرامات به صورت جامع و علمی وجود ندارد و تنها هنگام بیان کرامات اولیا، انواعی از آن برشمرده شده است. حاصل پژوهش‌های مؤلف در این زمینه، این است که حکایات حاوی کرامات عرفا در متون منشور صوفیانه تا قرن هفت در ۲۱ دسته کلی و ۱۵ شاخه فرعی جای می‌گیرند. پربسامدترین موضوع در حکایات کرامات به «اطلاع بر غیب» و کم‌بسامدترین موضوع به «بر هوا رفتن جنازه» اختصاص دارد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** عرفان اسلامی، نثر صوفیانه فارسی، کرامات اولیا، حکایات کرامات، طبقه‌بندی کرامات.

مقدمه

یکی از راه‌های انتقال مفاهیم عرفانی در متون صوفیانه منشور فارسی، استفاده از قالب حکایت است. حکایات مندرج در متون مورد بررسی در این مقاله، یعنی متون منشور صوفیانه تا قرن هفتم هجری، غالباً کوتاه و بهره‌مند از زیبایی ساده و روان است. ذکر کرامات و گزارش انجام اعمال خارق‌العاده‌ای که از عرفا سرزده است، نیز در بیشتر موارد در قالب حکایت صورت پذیرفته است. فراوانی چشمگیر این نوع حکایات، نویسنده را بر آن داشت که با به دست دادن طبقه‌بندی موضوعی این حکایات، راه را برای پژوهش‌های بعدی هموارتر سازد. در میان آثار پژوهشی معاصر، تنها محمد استعلامی، بحث جامعی در نقد موضوع کرامت و ارائه نوعی طبقه‌بندی موضوعی از کرامات - و نه حکایات کرامات - پرداخته است. در کتاب *حدیث کرامت از جناب محمد استعلامی*، در فصلی با عنوان «نقد روایات کرامات» آمده است: «در این گفتار، من کرامات را در یک طبقه‌بندی موضوعی پیش چشم شما عزیزان می‌گذارم.» (حدیث کرامت، ص ۹۰) در ادامه این مبحث در صفحات ۱۰۱ تا ۲۰۴، ذیل عناوینی چون «اخلاق و کرامت انسانی»، «فراست و اشراف بر ضمائر»، «روایات رمزگونه»، «سخنان شعرگونه»، «کرامات نفس اماره» و «رؤیا و رؤیای صادقه» به ذکر روایاتی از هر گروه با بیانی علمی و منتقدانه پرداخته است. باز هم گفتنی است که نقطه تفاوت بین این مقاله و کتاب فوق در این است که این مقاله به حکایات کرامات و دسته‌بندی آن‌ها می‌پردازد نه به خود کرامات. توضیح اینکه ممکن است یک کرامت در قالب حکایت گزارش نشده باشد؛ در این صورت طبیعی است که در دسته‌بندی حکایات کرامات نمی‌تواند جای بگیرد.

در میان آثار قدما اعم از فارسی و عربی، طبقه‌بندی حکایات کرامات دیده نمی‌شود، اما گاه به مواردی از طبقه‌بندی کرامات برمی‌خوریم. مفصل‌ترین طبقه‌بندی کرامات در کتاب *طبقات الشافعیه* دیده می‌شود که در این مقاله ضمن ارائه، به نقد و ذکر نقایص آن پرداخته خواهد شد؛ و سپس نمونه‌هایی از طبقه‌بندی‌های مختصر و عجولانه‌ای که در دیگر کتب صوفیه مقدم بر *طبقات الشافعیه* موجود است، نشان داده می‌شود و در نهایت، طبقه‌بندی موضوعی پیشنهادی مؤلف که پس از بررسی بیش از هزار حکایت منشور تنظیم شده است، ذکر می‌شود؛ با تذکر این نکته که در طبقه‌بندی‌های موجود در این

کتاب‌ها به انواع کرامات اشاره می‌شود، در حالی که در این پژوهش، به انواع حکایات کرامات توجه شده است.

بحث اصلی

الف) نگاهی اجمالی به طبقه‌بندی کرامات در آثار صوفیه

- طبقات الشافعیه

در این کتاب، انواع کرامات به ۲۵ دسته تقسیم می‌شوند که البته مؤلف - سبکی - در پایان بحث خود اشاره می‌کند که این تعداد به بیش از صد مورد می‌رسد. ۲۵ دسته سبکی عبارت‌اند از:

۱. احياء الموتى؛ ۲. كلام الموتى؛ ۳. انفلاق البحر و جفافه و المشى على الماء؛ ۴. انقلاب الاعيان؛ ۵. انزواء الارض لهم؛ ۶. كلام الجمادات و الحيوانات؛ ۷. ابراء العليل؛ ۸. طاعة الحيوانات لهم؛ ۹. طي الزمان؛ ۱۰. نشر الزمان؛ ۱۱. استجابة الدعاء؛ ۱۲. امساک اللسان عن الكلام و انطلاقه؛ ۱۳. جذب بعض القلوب في مجلس كانت فيه في غاية النفرة؛ ۱۴. الاخبار ببعض المغيبات والكشف؛ ۱۵. الصبر على عدم الطعام والشراب؛ ۱۶. مقام التصريف؛ ۱۷. القدرة على تناول الكثير من الغذاء؛ ۱۸. الحفظ عن اكل الحرام؛ ۱۹. رؤية المكان البعيد من وراء الحجب؛ ۲۰. الهيبة التي لبعضهم، بحيث مات من شاهد بمجرد رؤيته؛ ۲۱. كفاية الله اياهم شر من يريد بهم سوءا و انقلابه خيرا؛ ۲۲. التطور باطوار مختلفة؛ ۲۳. اطلاع الله اياهم على ذخائر الارض؛ ۲۴. ما سهل لكثير من العلماء من التصانيف في الزمن اليسير. بحيث وزع زمان تصنيفهم على زمان اشتغالهم بالعلم الى ان ماتوا فوجد لايفي به نسخا، فضلاً عن التصنيف و هذا قسم من نشر الزمان الذي قدمناه؛ ۲۵. عدم التأثير السمومات و انواع المتلفات فيهم. (ص ۳۱۴-۳۳۸)

اولين نکته قابل ذکر در مورد اين طبقه‌بندی اين است که طبق دیدگاهی که سبکی نسبت به کرامت دارد و آن را ظهور امور خرق عادت از طرف صالحين می‌داند (ر.ک: همان‌جا)، باید در طبقه‌بندی کرامت هم این دیدگاه مد نظر واقع شود؛ در صورتی که مواردی مانند «جذب قلوب منکر و نفور»، «امساک زبان از سخن گفتن» و «هيبت داشتن»، اصلاً زمینه خرق عادت ندارند و به هیچ وجه با مواردی مانند «زنده کردن مردگان»، «مقام تصريف» و «راه رفتن بر آب»، نمی‌توانند در یک طبقه‌بندی قرار بگیرند.

دومین نکته این است که بسیاری از انواع کرامات که در مورد صالحین و عرفا روایت می‌شود، در این تقسیم‌بندی گنجانده نشده است. موارد معروفی مانند بر هوا پریدن، پیشگویی حوادث، موت ارادی و... نکته دیگر اینکه بسیاری از انواع نام برده شده در این طبقه‌بندی قابل ادغام در یک گروه‌اند؛ برای مثال، انواع ۱۵ (الصبر علی عدم الطعام والشراب) و ۱۷ (القدرة علی عدم تناول الكثير من الغذاء) هر دو نوعی تصریف در سیستم عادی بدن انسان است و در یک گروه می‌توانند جای بگیرند. همچنین همان‌گونه که خود مؤلف اعتراف می‌کند گروه ۲۴ و ۱۰ هر دو یکی هستند (طبقات الشافعیه، ص ۳۴۴)، و نیز گروه ۲۵ (عدم التأثير السمومات و انواع المتلفات فیهم) می‌تواند یکی از شاخه‌های فرعی گروه ۲۱ (کفایه الله ایاهم شر من یرید بهم سوءاً و انقلابه خیراً) باشد.

به هر حال باز هم طبقه‌بندی سبکی در زمان خود و با توجه به اینکه در کمتر کتابی توجه به طبقه‌بندی و نگاه علمی به انواع کرامات دیده می‌شود، درخور تقدیر است.

- دیگر متون:

در کتاب *التعرف* به پنج نوع از انواع کرامات اشاره می‌شود که عبارت‌اند از: کلام بهایم، رفتن بر آب، طی الارض، مستجاب الدعوه بودن و ظاهر کردن چیزها در غیر موضع و وقت آن. (التعرف، ص ۷۱) البته مؤلف شرح *تعرف* - که به تفصیل و توضیح متن *التعرف* پرداخته است - بر این عقیده است که انواع کرامات از این مقدار بیشتر است، اما به علت رعایت اختصار از بیان آن خودداری می‌کند. (ر.ک: شرح *التعرف* لمذهب التصوف، ص ۹۵۹-۹۹۱)

در دیگر کتب صوفیانه، گاه به فراخور بحث، انواعی از کرامات برشمرده می‌شوند که نمی‌توان آن‌ها را تقسیم‌بندی نامید. مثلاً هجویری در *کشف المحجوب* می‌آورد: «... و روا بود که این کرامت به معنی استجابت دعوات بود به حصول امور موهوم اندر زمان تکلیف، و روا بود که قطع بسیاری از مسافت بود اندر ساعتی و روا بود که پدید آمدن طعامی بود از جایگاهی نابیوس و روا بود که اشراف بود اندر اندیشه‌های خلائق و مانند این.» (ص ۲۹۲)

یا در ترجمه *رساله قشیریه* می‌خوانیم: «پس این کرامات باشد که اجابت دعایی بود و بود که طعامی پدید آید به وقت فاقت بی [آنک] سببی [بود ظاهر] یا به وقت تشنگی،

آب پدیدار آید یا مسافتی دور بود آسان گردانند بریدن آن به مدتی نزدیک یا از دشمنی برهد یا از هاتفی آوازی یا خطابی شنود، یا آنچه بدین ماند از چیزها که نقض عادت بود.» (ص ۶۳۰)

از معاصران هم، قاسم غنی در جلد دوم کتاب تاریخ تصوف، مبحث انواع کرامات را شروع می‌کند، اما به علت اینکه آن را بسیار مفصل می‌داند، از ادامه آن منصرف می‌شود، ولی در این میان به غالب انواع کرامات اشاره می‌کند:

«اگر بخواهیم انواع و اقسام کرامات و خوارق عادات منسوب به اولیا را در اینجا ذکر کنیم، شاید چند مجلد کفایت نکند، زیرا در هر نوعی از انواع کرامات، هزاران قصه است از قبیل راه رفتن بر روی دریا و طیران در آسمان، و باراندن باران، و حضور در جاهای مختلف در یک آن، و معالجه بیماران با نگاه یا با نفس و زنده کردن اموات و دست‌آموز کردن و مطیع ساختن حیوانات درنده از قبیل شیر و پلنگ، و علم به حوادث آینده و اخبار به آن، و ناتوان ساختن یا کشتن اشخاص با یک کلمه و یا یک حرکت، و مکالمه با حیوانات یا نباتات، و خاک را به طلا یا احجار کریمه مبدل ساختن، و خوراک و آب حاضر ساختن بدون اسباب ظاهری و اطلاع و اشراف بر خواطر و نیات اشخاص و تصرف در فکر و اراده دیگران و غیره که برای صوفی که قایل به قوانین طبیعی نیست، تمام این خوارق عادات و بر هم زدن نوامیس طبیعی، شدنی و قابل قبول است.» (بحث در آثار و احوال و افکار حافظ، ص ۲۶۵)

ب) طبقه‌بندی پیشنهادی

پس از بررسی تمامی متون عرفانی که از قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری به نثر فارسی نوشته شده‌اند و استخراج بیش از هزار حکایت کرامت، این نتیجه حاصل شد که حکایات کرامات به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند:

۱. کرامات عرفا در هنگام حیاتشان.
۲. کرامات عرفا پس از مرگشان.

آنگاه هر کدام از این دو دسته خود به گروه‌های چندگانه‌ای از نظر موضوعی تقسیم می‌شوند که ما در این بخش به ذکر آن می‌پردازیم. شایان ذکر است که در طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات، موضوعی که علاوه بر خارق‌العاده بودن، تم اصلی حکایت

بوده است به عنوان موضوع حکایت تلقی شده است؛ توضیح اینکه گاه در یک حکایت، چند عمل خارق عادت به عنوان کرامات شخصیت اصلی حکایت ذکر می‌شود، اما برای طبقه‌بندی موضوعی حکایات، ناگزیر کرامتی را که حکایت بر حول آن می‌چرخد و موضوع اصلی حکایت است به عنوان موضوع حکایت معرفی می‌گردد و آنگاه آن حکایت در گروه خاصی قرار داده می‌شود.

اینک طبقه‌بندی پیشنهادی حکایات کرامات بر اساس بسامد حضور در کتب مشهور

صوفیه:

۱. کرامات عرفا هنگام حیات
 - ۱-۱. اطلاع بر غیب
 - الف) اشراف بر باطن انسان‌ها
 - ب) اشراف بر خواب‌ها و واقعه‌های روحانی افراد
 - ج) اشراف بر حوادثی که در گذشته، حال و آینده رخ می‌دهد.
 - د) تشخیص حلال از حرام و مصون بودن از کل حرام
 - ه) دانستن نام و پیشه افراد بدون آشنایی قبلی
 - و) نشانی دادن از اشیا و افراد گمشده
 - ۲-۱. تصرف در نفوس
 - الف) شفا دادن بیماران
 - ب) مکافات و مجازات دشمنان و منکران
 - ج) میراندن و زنده کردن انسان‌ها و جانوران
 - ۳-۱. تصرف در نیروها و عناصر چهارگانه طبیعت
 - الف) بی‌اثر شدن خاصیت سموم و عناصر چهارگانه طبیعت
 - ب/۱. در هوا پریدن
 - ب) تصرف در نیروی جاذبه زمین
 - ب/۲. بر آب رفتن
 - ۴-۱. شنیدن ندای هاتف
 - ۵-۱. مستجاب الدعوه بودن
 - ۶-۱. تصرف در اشياء
 - الف) قلب جنس
 - ب) برکت دادن
 - ۷-۱. پدید آوردن اشیا از غیب یا مواضع غیر منتظر

- ۸-۱. ارتباط معنوی با حیوانات و جمادات
 - ۹-۱. اطاعت حیوانات و جمادات از فرد
 - ۱۰-۱. سخن گفتن با حیوانات و درختان
 - ۱۱-۱. یاری شدن توسط حیوانات در مواقع اضطرار
 - ۱۲-۱. مأنوس بودن با حیوانات درنده و مهلک
 - ۱۳-۱. طی الارض
 - ۱۴-۱. طواف کعبه گرد فرد
 - ۱۵-۱. نقش بستن ذکر «الله» از قطرات خون فرد
۲. کرامات عرفا پس از مرگ
- ۱-۲. سخن گفتن پس از مرگ
 - ۲-۲. نقش بستن آیات و اذکار بر گور و کفن فرد
 - ۳-۲. شفا دادن بیماران پس از مرگ
 - ۴-۲. غیب شدن جسد فرد
 - ۵-۲. مکافات دشمنان و منکران پس از مرگ
 - ۶-۲. بر هوا رفتن جنازه

۱. کرامات عرفا، هنگام حیات

۱-۱. اطلاع بر غیب

حکایات این گروه، با تنوع فراوان، جلوه‌های مختلفی از قدرت مشایخ تصوف را در آگاهی‌شان بر غیب و امور مخفی و پنهان نشان می‌دهد. اصطلاح «غیب» در این مقاله، در عام‌ترین معنی خود مورد استفاده قرار می‌گیرد، زیرا بر اساس حکایاتی که در کتب صوفیانه آمده است، قدرت اشراف و آگاهی مشایخ، بدون حدّ و مرز بر هر آنچه به ذهن می‌رسد شمول دارد؛ از آگاهی آنان بر باطن انسان‌ها و خواب‌ها و واقعه‌های روحانیشان و حوادث- اعم از حوادثی که بدون حضور فیزیکی آنان در گذشته، حال و آینده اتفاق می‌افتد- گرفته تا تشخیص دادن حلال از حرام، دانستن نام و نسب و دین و پیشه افراد بدون آشنایی با آنان، نشانی دادن از اشیا و افراد گمشده و...

این حکایات از نظر موضوع به ۶ شاخه تقسیم می‌شوند:

الف) اشراف بر باطن انسانها

اشراف بر باطن یعنی وقوف شیخ بر نیات و افکار درونی و ذهنی افراد و خبر دادن از آن. «فراست»، نام دیگری است که برای این ویژگی عرفای صاحب کرامت، در بعضی کتب صوفیانه کاربرد دارد، اما در این مقاله به پیروی از کتبی مانند *کشف المحجوب* (ر.ک: ص ۱۱۶، ۱۶۲-۱۶۳، ۴۵۱ و ۵۰۲) و *طبقات الصوفیه* (ر.ک: ص ۴۰۰) عبارت «اشراف بر ضمائر و باطن انسانها» را برگزیده‌ایم؛ این شاخه بزرگ‌ترین شاخه گروه اصلی «اطلاع بر غیب» است و حکایات حاوی این ویژگی، به وفور در جای جای کتابهای صوفیانه دیده می‌شوند. نمونه‌ای از این حکایات:

«وقتی از نشابور قصد طوس داشت و اندر آن عقبه سخت سرد بود و پایش اندر موزه می‌فسرد. درویشی گفت: «من اندیشه کردم کی این فوطه به دو نیم کنم و در پایش پیچم. دلم نداد که فوطه‌ای سخت نیکو بود. چون به طوس آمدیم، اندر مجلس از وی سؤال کردم کی شیخ، ما را فرقی کند میان وسواس شیطانی و الهام حق؟ گفت: الهام آن بود که تو را گفتند فوطه پاره کن تا پای بوسعید سرد نیابد، وسواس آنک تو را منع کرد و از این جنس از وی متواتر است.» (کشف المحجوب، ص ۲۰۷)

ب) اشراف بر خوابها و واقعه‌های روحانی اشخاص

قدرت تصرف شیخ در نفوس مریدان در این حکایات به صورت وقوف وی بر خوابها و واقعه‌های روحانی آنان، روایت می‌شود؛ مثلاً فردی در خلوت روحانی خویش واقعه‌ای را تجربه می‌کند و دیگر روز شیخ با او در این خصوص صحبت می‌کند بدون اینکه آن فرد با کسی در این باره سخن گفته باشد؛ یا فردی خوابی می‌بیند و دیگر روز شیخ تمام یا بخشی از خواب فرد را به او می‌گوید: «شیخ بلقسم روباهی بوده است در نیشابور از بزرگان متصوفه و پیشرو ده کس از صوفیان معروف. و ایشان مریدان استاد امام بلقسم قشیری بودند. چون شیخ ما به نیشابور شد، ایشان به مجلس شیخ آمدند و هر ده، پیش شیخ بایستادند و از جمله مریدان شیخ ما گشتند. این شیخ بلقسم روباهی گفت که مدت‌ها از حق سبحانه و تعالی درمی‌خواستم که یارب درجه شیخ بوسعید به من نمای. شب‌ها در این کردم و تضرع و زاری می‌نمودم تا یک شب رسول را صلی الله علیه و سلم به خواب دیدم؛ انگشتی در انگشت راست، نگینی پیروزه در وی. مرا گفت:

"درجه شیخ ابوسعید می‌طلبی؟" گفتم: "بلی یا رسول الله!" او انگشت به من نمود. گفت: "چون نگینی است در انگشتی. بانگ بر من افتاد. از خواب درآمدم. دیگر روز به مجلس شیخ بودم بر کناره‌ای نشسته. شیخ در میانه سخن روی به من کرد و گفت: "حدیث آن انگشتی!" فریاد بر من افتاد و بیهوش گشتم و حالتی خوش برفت." (اسرار التوحید، ص ۱۰۴-۱۰۵)

ج) اشراف بر حوادث رخ داده در گذشته، حال و آینده

موضوع حکایات این شاخه، واقف بودن شیخ است بر حوادث و ماجراهایی که دور از چشم وی در گذشته یا حال رخ داده است؛ برای مثال، مریدی دور از چشم شیخ، مرتکب اعمالی می‌شود بدون اینکه کسی را از آن خبر باشد، اما شیخ به محض ملاقات با مرید از آن ماجرا خبر می‌دهد یا در شهری که با محل سکونت شیخ بسیار فاصله دارد، حادثه‌ای در حال رخ دادن است و او هم‌زمان از آن خبر می‌دهد. درباره حوادثی که هنوز رخ نداده است نیز به همین ترتیب، شیخ وقایعی را که در آینده نزدیک یا دور یا حتی پس از مرگش اتفاق خواهد افتاد، به درستی پیش‌گویی می‌کند.

نمونه‌ای از این حکایات:

«شیخ الاسلام گفت که بوعلی کاتب فرا عثمان مغربی گفت: "ابن البرقی بیمار بود. شربت‌ی آب فرا او دادند. نخورد." گفت: "در مملکت حادثه‌ای افتاده، تا به جای نیارم، نیاشامم." سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتاده‌اند و خلق بکشند و رکن حجر اسود بشکستند. پس بخورد. بوعلی کاتب این، عثمان مغربی را بگفت. بوعثمان گفت: "درین بس کاری نیست." گفت: "از کاری نیست، تو بگو که امروز در مکه چیست؟" گفت: "امروز در مکه میغ است که همه مکه در زیر میغ است. و جنگ است میان بکریان و طلحیان؛ مقدمه طلحیان مردی است و اسب سیاه و دستار سرخ. آن بنوشتند. بر رسیدند. راست آن روز همچنان بود که وی گفته بود." (طبقات الصوفیه، ص ۴۱۹-۴۲۰)

د) تشخیص حلال از حرام و مصون بودن از اکل حرام

در این حکایات، موضوع اصلی این است که شیخ با اشراف بر پیشینه فراهم آمدن یک طعام، از حلال یا حرام بودن آن آگاه است و خود و مریدانش را از اکل حرام باز می‌دارد:

«قصابی بود در جوار خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه و این جماعت را منکر بودی و سرزنش کردی. اتفاق را بره‌ای فربه نیکو بود این قصاب را و چند نوبت خریده خواسته بودند اصحاب صفه، به ستیزه فروخته بود. شبی این بره خبه شد و به کارد نرسید. و در آن دو روز اهل صفه را نیز معلومی نبود. منتظر می‌بودند تا از غیب چه رسد. قصاب بره را پوست بیرون کرد و به زعفران تکلف کرد و کرنج در زیر بره به تنور فرو نهاد و بریان کرد و با نان‌های سپید، نماز پیشین در خانقاه آورد. جماعت در کار بودند. چون فارغ شدند، شادی کردند. بر یکی صفه نان‌ها بیفکندند و بره را پاره کرد. شیخ گفت: "نخواهم که دست دراز کنی." فرمود: "در خانقاه باز کنی و سگان را آواز دهی." سگان در افتادند و بخوردند. جماعت، به دل خصومت کردند که سه روز می‌شود که اصحاب جمله گرسنه‌اند. این چه بود که شیخ کرد. قصاب فریاد برآورد و در دست و پای شیخ افتاد و گریستن گرفت. شیخ را گفتند: "تو چه دانستی؟" گفت: "سگ نفس عظیم رغبت می‌کرد، حقیقت شد که جز مردار نیست." (حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۰-۹۱)

ه) دانستن نام و پیشه افراد بدون آشنایی قبلی

موضوع اصلی این حکایات این است که افرادی برای اولین بار به حضور شیخ می‌رسند و شیخ از نام و نسب و دین و پیشه آنان خبر می‌دهد:

«... و در آن حالت که هرم بن حیّان به او پس قرنی رسید و گفت: "السلام علیک". او پس گفت: "و علیک السلام یا هرم ابن حیّان" هرم آن عظیمی و بزرگواری حالت او پس دید، گریان گشت و گفت: "یا او پس! تو هرگز مرا ندیده‌ای. مرا چون شناختی و نام پدرم چون دانستی؟" او پس جواب داد که: "عرف روحی روحک حین کلمت نفسی نفسک. فان الارواح لها انفس کانفس الاحباء." (رتبه الحیات، ص ۶۷)

"موضوع حکایات این گروه این است که شیخ با قدرت اشراف خود بر همه حوادث و تمامی امور، می‌تواند از موقعیت کنونی افراد و اشیاء گمشده و نیز از حادثه‌ای که بر آنان رفته است، خبر دهد:

«ابوالحسن صلاح گفت: "روزی از قصبه صاغون، مردی بیامد. وی را محمد ابوالحسن گفتندی. پنج خربزه آورد پیش شیخ الاسلام بنهاد در قریه تاییاد." گفت:

"غلام از آن من گم شده است. هیچ جا نشانی نمی‌یابم." شیخ قلم در دست داشت، چیزی می‌نوشت. در وقت گفت: "غلام تو بر لب جوی می‌رود. مردی او را بگرفت و می‌برد بده توست از ناحیت مارآباد." و از آنجا تا بدان ده شانزده فرسنگ بود. آن مرد برخاست و برفت. آنجا بود که نشان داده بود. غلام باز آورد به سلامت. (مقامات ژنده‌پیل، ص ۸۸۸۷)

- حکایات متفرقه

حکایاتی که در این شاخه جای گرفته‌اند، حکایاتی با موضوعات متنوع هستند که به علت کمی تعداد حکایات هر موضوع، اختصاص دادن یک گروه جداگانه به آنان، بحث را به اطناپ می‌کشاند. لذا همگی تحت عنوان «حکایات متفرقه» جای گرفته‌اند که به طور کلی، بن‌مایه اصلی آن‌ها، اطلاع داشتن شیخ بر غیب و امور پنهان است:

«... دیگر دانشمند محمود این حال‌ها بدید و سخت متحیر شد. گفت: "من دانم که این همه هیچیز نیست. اما امتحان کنم. اگر بدانی آنگه اعتقاد کنم." گفت: "تو دانی این." دانشمند محمود گفت: "باید که بدانی و بگویی که زنی من چه زنی است و لباس وی چیست؟" شیخ الاسلام گفت: "دستوری دهی تا در زنی تو نگرم؟" گفت: "آری." گفت: "زنی است سبزا رنگ و بر لب زیرین خالی دارد و جامه غزنئی پوشیده دارد سپید و مقنعه سرخ بر سر دارد." دانشمند محمود به خانه رفت و زن را فرا چوب کشید و بسیار بزد که: "تو به نزدیک احمد بوده‌ای و او تو را دیده است." آن زن سوگند خورد که: "نرفته‌ام و او مرا ندیده است." دانشمند محمود زن را فرا کرد تا جامه بدل کرد و باز به نزدیک شیخ الاسلام آمد. شیخ الاسلام گفت: "چوب و زخم شرط نباشد که تو آن مستوره را بزدی." گفت: "اگر راستی، اکنون بگویی تا این ساعت چه پوشیده دارد؟" و او را جامه بدل کرده بود. شیخ الاسلام گفت: "اکنون زنی تو جبه سیه پوشیده دارد و بر بازوی چپ وی علم است و مقنعه سیاه بر سر دارد." دانشمند گفت: "اکنون معتقد شدم که پریان چنین کارها کنند و توانند کرد و به یک ساعت جهان زیر پای توانند آورد و تو را ایشان تعلیم می‌کنند." (مقامات ژنده‌پیل، ص ۱۰۸)

۱-۲. تصرف در نفوس

موضوع اصلی حکایات این گروه، قدرت تصرف و دخالت شخصیت اصلی

حکایت، در نفوس خلایق و موجودات است. از شفا دادن بیماری‌های لاعلاج گرفته تا میراندن و زنده کردنشان. حکایات این گروه به ۳ شاخه تقسیم می‌شوند:

الف) شفا دادن بیماری‌ها

همان‌گونه که از عنوان پیداست، حکایاتی در این شاخه جای گرفته‌اند که در آن، کرامت مشایخ تصوف به صورت شفا دادن بیماری‌های لاعلاج انسان‌ها ظاهر می‌شود. گفتنی است که شفا یافتن بیماران به دو صورت کلی اتفاق می‌افتد: یا مستقیم به وسیله خود شیخ که با نهادن دست بر موضع آسیب دیده یا خواندن اوراد و ادعیه بر فرد حاصل می‌شود، یا به گونه‌ای غیر مستقیم و بدون حضور فیزیکی شیخ، به وسیله وسایلی که متعلق به اوست، صورت می‌گیرد؛ وسایلی مثل جامه شیخ، نعلین وی و...:

«نقل است که ذوالنون در کوه‌ها می‌گشت. گفت: "قومی مبتلایان را دیدم که جمع آمده بودند." گفتم: "شما را چه حاجت بوده است؟" گفتند: «آنجا عابدی است در صومعه، هر سال یک بار بیرون آید و دم خود بدیشان دمد و همه شفا یابند. باز در صومعه رود تا سال دیگر." من نیز صبر کردم تا او بیرون آمد. مردی دیدم زردروی و نحیف، چشم در مگاک افتاده. از هیبت او لرزه در کوه افتاد. پس به چشم شفقت در ایشان نگریست و در آسمان نگریست و دمی در ایشان دمید. درحال همه شفا یافتند. چون خواست که در صومعه رود من دامنش برگرفتم و گفتم: "از بهر خدا، علاج علت ظاهر ایشان کردی، علت باطن مرا نیز علاج کن." به من نگاه کرد و گفت: "ای ذوالنون! دست از دامن من بدار که دوست از اوج عظمت و جلال نگاه می‌کند. چون تو را بیند که دست در غیر او زده‌ای، تو را بدو باز گذارد و او را به تو... این بگفت و در صومعه رفت."» (تذکره الاولیا، ص ۱۲۰-۱۲۱)

ب) مکافات و مجازات گناهکاران، دشمنان، منکران و مریدان بدعهد

موضوع اصلی حکایات این شاخه، نوعی تصرف شیخ در افراد است که به صورت مکافات و مجازات آن‌ها نمود می‌یابد. این مکافات به گونه‌های مختلفی از قبیل خشک شدن دست دزد یا نابینا شدن راهزن و پدید آمدن جانوران موذی بر لشکر دشمن و... در حکایات آمده است.

نمونه‌ای از این حکایات:

«ابو منصور ابن عبدالله الهروی رحمه الله علیه گوید به مدینه رسول(ع) بودم با گروهی نیک‌مردان در میان روضه و منبر رسول(ع) نشسته بودیم و اندر کرامات اولیا سخن می‌گفتیم. مردی نابینا از دور نشسته بود چون ما فارغ شدیم آن مرد نابینا به نزدیک ما آمد و گفت: «انسکم الله فائی انیس کلامکم: ملک تعالی شما را آسوده دارد که من از سخن شما بیاسودم. اما از من یک سخن بشنوید.» گفتم: «بگوی.» گفت: "وقتی این چشم‌های من بینا بود، یک روز برخاستم و به صحرا بیرون شدم تا هیزم بیاورم. مردی را دیدم جامه نیکو پوشیده و نعلین در انگشت کرده از مدینه بیرون آمد و آهنگ صحرا کرد، همچنان که کسی راه گم کرده باشد. با خود گفتم که این غریب است و راه نمی‌داند. جامه وی ببرم، نزدیک او شدم و گفتم: "زود جامه بیرون کن." مرا گفت: "برو تا تو را رنجی نرسد." با وی درشتی زیادت کردم و گفتم: "ناچار جامه بیرون باید کرد." گفت: "باز گرد." گفتم: "چاره نیست" چون دانست که من از وی باز نخواهم گشت، دست راست سوی من اشارت کرد. هر دو چشم چنین نابینا شد که شما می‌بینید و هرگز دیگر از کسی نشان او نشنیدم. آن شب بخفتم. در خواب آن مرد را دیدم. دست در دامن وی زدم و گفتم: "به معبود تو که بگوی تا خود چه کسی." گفت: "من ابراهیم خواصم." (هزار حکایت صوفیان، ۱/۱۶۰ الف)

ج) میراندن و زنده کردن انسان‌ها و جانوران

تمام حکایاتی که در این شاخه در کنار هم جای گرفته‌اند، حول محور قدرت خارق‌العاده مشایخ صاحب کرامت در میراندن زندگان و زنده کردن مردگان می‌چرخد. چند حکایت هم درباره موت ارادی افراد صاحب کرامت است که در این دسته قرار داده شده است.

نمونه‌ای از این حکایات:

«ابوالعباس دینوری مجلس می‌داشت و در عشق سخن می‌گفت. پیرزنی عارفه حاضر بود. آن سخن بر وی تافت. وقتش خوش گشت. برخاست و در وجد آمد. ابوالعباس گفت: موتی- جان در باز ای پیر زن! گفت:

جانمی است نهاده‌ایم فرمانی را در عشق کجا خطر بود جانی را

این بگفت و نعره‌ای بزد و جان بداد.» (کشف الاسرار، ص ۳۰۱)

۳-۱. تصرف در نیروها و عناصر طبیعت

موضوع مشترک تمام حکایاتی که در این گروه جای گرفته‌اند، قدرت تصرف مشایخ صاحب کرامت است در نیروی جاذبه زمین و عناصر چهارگانه طبیعت. خاک و آب و باد و آتش. حکایاتی با موضوعات بر آب رفتن و در هوا پریدن که از مثل‌های عام کرامت می‌باشند هم در این گروه قرار گرفته‌اند، زیرا در اصل با تصرف در نیروی جاذبه زمین و غلبه بر آن است که این کرامات ظاهر می‌شوند. تعدادی از حکایات متنوع که موضوع مشترک آن‌ها نیز غلبه بر نیروی جاذبه زمین است، تحت عنوان «حکایات متفرقه» ذیل همین شاخه آورده شده‌اند.

گروه دیگری از حکایات نیز وجود دارند که تم اصلی آن‌ها، قدرت تصرف مشایخ صاحب کرامت در عناصر چهارگانه طبیعت و بی‌اثر ساختن خاصیت ذاتی آن‌ان. مثل تری آب و سوزاندگی آتش. یا بی‌اثر ساختن خاصیت بعضی مواد مانند سموم کشنده است. اینک مثال‌هایی از هر گروه:

الف) بی‌اثر شدن خاصیت سموم و عناصر چهارگانه طبیعت

«دیگر در اول عهد که شیخ‌الاسلام به ولایت جام آمدی، خواست که به کوه کوکوریان رود. چون به ده زیادآباد رسید که ده گبران است، دو تن از یاران و مریدان با وی بودند و زمستان بود و سرما. ایشان از رودخانه مقدار یک خروار گز برداشتند. و بر در زیاد آباد مسجدی است؛ در آنجا آتش کردند و آتش بسیار گشت. و جماعتی شتربانان نیز آنجا بودند، و در آن میان گبری بود. درآمد. شیخ‌الاسلام گفت: "کافر در مسجد چه کار دارد؟ چرا بیرون نیروی؟" آن گبر با وی به مناظره درآمد و حجت می‌گفت که هر یکی بر دین خویش. آن گبر گفت: "پیش این در مسجد حوضی پر آب است، غرقاب و یخ بسته، برخیز تا هر دو تن بدان جا فرو شویم. دین هر کس که حق است، به سلامت او برآید و دین آنکه باطل است، او هلاک شود." شیخ‌الاسلام گفت: "دعوی تو کرده‌ای، برخیز تا فرو شویم." او گفت: "من این حجت‌ها ندانم که شما آموخته‌[ای]. مرا معاملتی باید که فرا آن توان دید. بیا دست زیر این آتش کنیم." شیخ‌الاسلام همی بجست و دست او بگرفت و با دست خویش به هم در زیر آتش کرد و هم چنان می‌داشت تا بانگ و فریاد از او برخاست. گبری چند در آمدند و قصد جنگ

شیخ‌الاسلام کردند. تا شتربانان چوب‌ها بر بودند و گبران را بزدند و باز داشتند. چون دست از زیر آتش بیرون کردند. دست گبر سوخته بود و دست شیخ‌الاسلام یک موی نیاززده بود به فضل و قدرت خداوند تعالی.» (مقامات ژنده‌پیل، ص ۹۸)

ب) تصرف در نیروی جاذبه زمین

ب/۱. در هوا پریدن:

در آن وقت که حسین منصور را بر دار کرده بودند، خبر به خواهرش رسید. بیامد و روی و سر گشاده. تا به نزدیک حسین منصور. وی را گفت: "ای خواهر! این الستر؟" گفت: "یا برادر! این الخلق؟" گفت حسین: "یا خواهر! ستر کجا؟" خواهر گفت: "مردم کجا؟" گفت: "یا زاهده این نه مردان‌اند؟" گفت: "نه یا برادر! نیم مردی تویی که بر خلقت عرض می‌کنند و مردی تمام منم." گفت: «مرد تمام و درست که باشد؟» گفت: "آن‌که از همه نظرها نشان باشد و وی را کس نبیند و کس نشناسد." گفت: "ای خواهر! تو را کس نمی‌بیند؟" گفت: "باز پرس." حسین از درخت گفت که: "مردمان! خواهر مرا نمی‌بینید؟" همه گفتند: "نمی‌بینیم." خواهر گفت: "یا برادر من رفتم و پا بر هوا نهاد همچون مرغ پَران شد و گفت: یا برادر! تو نظر خلق را شایستی؛ مردان نظر حق را نشایند." (منتخب رونق المجالس، ص ۲۸۲)

ب/۲. بر آب رفتن:

«و به حکایات آورده‌اند که ابوالحسن علوی شاگرد ابراهیم خواص بود. گفت: "روزی استاد مرا گفت: یا علوی! جایی همی خواهم رفتن. با من مساعدت کن." گفتم: "تا به خانه اندر آیم و نعلین پوشم." به خانه اندر آمدم. مرا خایگینه ساخته بودند. پاره‌ای بخوردم و نعلین پوشیدم. و شیخ بر در شهر مرا همی پایست. بیرون آمدم و با وی برفتم. ما را آبی پیش آمد. شیخ پای بر آب نهاد و برفت. من نیز پای بر آب نهادم تا با وی بروم. به آب فرو رفتم. روی سپس کرد و مرا گفت: "یا علوی، اخذت العجۃ برجلک." ندانم کدام عجب‌تر بود، بر روی آب رفتن یا سر من دانستن! (شرح التعرف لمذهب التصوف، ص ۹۶۰)

- حکایات متفرقه

«نقل است که در راه حج شتری داشت که زاد و راحله او برش می‌نهادند. یکی

گفت: "مسکین این شتر که بارش گران است و این ظلمی تمام است." با یزید گفت: "ای جوانمرد! بردارنده بار، شتر نیست نگه کن که هیچ بار بر پشت شتر هست؟" چون نگه کرد به یک وجب بالای شتر بود. گفت: "سبحان الله! عجب کاری است!" با یزید گفت: "اگر حال خود از شما پنهان دارم، زبان ملامت دراز می‌کنید و اگر مکشوف می‌گردانم، طاقت آن نمی‌آورید. با شما چه باید کرد؟" (تذکره الاولیا، ص ۱۴۱)

۴-۱. شنیدن ندای هائف غیبی

در این گروه، حکایاتی جای گرفته‌اند که در آن‌ها شخصیت اصلی حکایت، قادر به شنیدن ندهای غیبی است که گاه به مقوله الهام نزدیک می‌شود. هشتاد و چهار حکایت، در این گروه مورد بررسی قرار می‌گیرند، در حالی که تعداد حکایاتی که در آن‌ها شنیدن ندهای غیبی و آواز هائف وجود دارند، بسیار بیش از این است؛ اما در اکثر آن حکایات، موضوع اصلی، کرامت دیگری است که از شخصیت اصلی سرزده است و ما آن‌ها را در گروه‌های دیگر جای داده‌ایم و غالب حکایات این گروه حول موضوع شنیدن ندای هائف به تنهایی گرد آمده‌اند. نمونه:

«نقل است که گفت: "یک روز دلم گم شده بود." گفتیم: "الهی! دل من باز ده!" ندایی شنیدم که: یا جنید! ما دل بدان روده‌ایم که با ما بمانی. تو باز می‌خواهی تا با غیر ما بمانی؟» (همان، ص ۳۶۹)

۵-۱. مستجاب الدعوه بودن

موضوع اصلی حکایات این گروه، اجابت شدن دعای افراد صاحب کرامت است در کمترین زمان و در اکثر موارد بدون فراهم بودن شرایط خاص رخ دادن امری که مورد دعا و درخواست قرار گرفته است. این ویژگی - مستجاب الدعوه بودن - در همه کتب مورد بررسی جزء کرامات عرفا ذکر می‌شود. ممکن است این پرسش در ذهن ایجاد شود که حالت خرق عادت‌ی این حکایات کجاست و اینکه اجابت شدن دعا برای مردم عادی نیز گهگاه اتفاق می‌افتد. به نظر می‌رسد در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت گرچه واقعاً وجه خرق عادت‌ی این حکایات نسبت به حکایات گروه‌های دیگر - مانند زنده کردن مردگان و... - کم‌رنگ است، اما با دقت در حکایات این نکته به خوبی آشکار است که شیوه به اجابت پیوستن دعاها در این حکایات غیر عادی و متفاوت

است. هم زمان اجابت دعا بسیار سریع و فوری است و هم حالت غیر عادی بر آن حاکم است. مثلاً در جایی که شرایط بارش باران به طور عادی فراهم نیست. بر اثر دعای شیخ فوراً باران می‌بارد:

«و عبادت و ریاضت او را نهایت نبود تا به حدی که خواهری داشت، در خدمت او چنان عارف شده بود که روزی این آیت می‌خواند که: "و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى." گفت: "الهی! اسرائیلیان را من و سلوی فرستی و محمدیان را نه؟ به خدایی تو که از پای ننشینم تا من و سلوی نبارانی." در حال من و سلوی باریدن آغاز کرد. از خانه به در دوید و روی به بیابان نهاد و او را هرگز باز نیافتند.» (همان، ص ۱۲۰)

«ذوالنون مصری گفت: "وقتی باران نمی‌آمد. مردم به استسقا می‌رفتند، من نیز به موافقت بیرون شدم. سعدون مجنون را دیدم." گفتم: "خلقی گرد آمده‌اند. چه باشد اگر اشارتی کنی؟" گفت: "او روی به آسمان کرد و گفت: به حق ماجری البارحه: به حق شب دوشین. همی حالی باران در ایستاد." اشارت دوست بر دوست عزیز بود.» (روح الارواح...، ص ۶۲۲)

۱-۶. تصرف در اشیا

قدرت تصرف در کمیت و کیفیت اشیا، موضوع حکایات این گروه است. این گروه دارای دو شاخه مجزاست که عبارت است از قلب جنس و برکت دادن.

الف) قلب جنس

قلب جنس یعنی تبدیل کردن شیئی به شیء دیگر که گاه این دو شیء هیچ تناسبی با هم ندارند؛ مانند تبدیل کردن ریسمان به نقره، بادام به ملخ و— پربسامدترین مورد— تبدیل خاک و سنگریزه به زر. قلب جنس گاه با نظر شیخ و گاه با اشارت و فرمان و دعای او صورت می‌گیرد:

«سعید ابن یحیی البصری گوید: "نزدیک عبدالواحد زید شدیم. او را دیدم در سایه نشسته. گفتم: اگر از خدای بخواهی تا روزی [بر] تو فراخ کند. امیدوارم که اجابت بکند." عبدالواحد گفت: "خدای به مصالح بندگان داناتر." پس پاره گچ از زمین برگرفت و گفت: "خداوندا اگر [تو] خواهی این را زر گردانی، زر شود." چون بنگرستم، در دست او زر شده بود. به من انداخت و گفت: "[این را] نققه کن که در

دنیا خیر نیست مگر آخرت را". (ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۷۸)

ب) برکت دادن

نقطه مشترک حکایات این گروه، برکت یافتن و زیاد شدن مال، غذا و گاه ثمر درختان، به اشارت و نظر شیخ است:

«آورده‌اند که روزی شیخ‌الاسلام به خانه علی درزی بود در دامغان. من آنجا رفتم با قوم از یاران. پس علی درزی گفت: "یا شیخ‌الاسلام چیزی اندک دارم و میهمان بسیار." گفت: "چند باشد؟" بیش از منی پنج نان نبود و کاسه‌ای دو سه خوردنی. شیخ‌الاسلام چیزی بر آن خواند و باد بر وی افکند. تا جمله بیست تن بودیم همه سیر بخوردیم و هنوز باقی چیزی بماند که از آن چند روز بخوردند." (مقامات ژنده‌پیل، ص ۱۵۰)

۷-۱. پدید آوردن اشیا از غیب و مواضع غیر منتظر

موضوع حکایات این گروه پدید آمدن غذا، آب، طلا، پول و... به گونه‌های غیر عادی به وسیله شخصیت اصلی حکایت است؛ برای مثال، دست در هوا می‌کند و زر می‌گیرد، از آستین خود انگور پدید می‌آورد و از دل سنگ در بیابان خشک شیر و یا آب زلال جاری می‌کند. یا اینکه شخص صاحب کرامت ظرفی دارد که «هرگاه وضو خواستی کردن [از آنجا] آب بیرون آمدی و چون طعام خواستی شیر به درآمدی.» (ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۷۱) نمونه‌ای از این گروه:

- «شیخ گفت: "وقتی در بادیه می‌رفتم. مجرد. پیری دیدم که می‌آمد. عصابه‌ای بر سر بسته و عصایی در دست گرفته." گفتم: "مگر از قافله بازمانده است." دست به جیب بردم و چیزی به وی دادم که: "ساختگی کن تا از مقصود باز نمایی." انگشت تعجب در دندان گرفت و دست به هوا کرد و مشتی زر بگرفت و بگفت: "تو از جیب می‌گیری و من از غیب." این بگفت و ناپدید شد.» (تذکره الاولیا، ص ۲۶۹)

۸-۱. ارتباط معنوی با حیوانات و جمادات

در این حکایات، حیوانات و جمادات و مظاهر طبیعت مانند درخت، کوه و... به گونه‌ای به تصویر کشیده می‌شوند که گویی دارای درک و شعور روحانی و معنوی هستند. با شنیدن سخنان مشایخ منقلب شده به رقص و جنبش درمی‌آیند، به حرمت حضور شیخ در خاک مراغه کرده و اشک می‌ریزند، در مرگ او می‌گریند و... نمونه‌ها:

- «نقل است که درویشی در وادی‌ای می‌رفت. شیری قصد او کرد. چون در درویش نگریست، بغرید و روی بر خاک نهاد و برفت. درویش در جامه خود نگاه کرد. پاره‌ای از جامه شیخ رقی بر دوخته بود. دانست که شیر حرمت آن داشت.» (همان، ص ۴۳۵)

- «نقل است که چون به حجاز رفت، اهل فید او را گفتند: "ما را سخن گوی." بر منبر شد و سخن می‌گفت. مستمع نیافت. روی به قنادیل کرد که: "با شما می‌گویم سخن محبت." در حال آن قنادیل بر یکدیگر می‌آمدند و پاره پاره می‌شدند.» (همان، ص ۴۴۵)

۹-۱. اطاعت حیوانات و جمادات از فرد

موضوع اصلی تمامی حکایات این گروه، مطیع بودن حیواناتی چون شیر و اژدها و جمادات مثل تختی که فرد بر آن می‌نشیند، کوه و... در برابر اوامر و فرامین شیخ است. فرمان دادن شیخ، با اشارت و گاه سخن گفتن با این موجودات صورت می‌گیرد که در این صورت با حکایات گروه «ده» کمی اشتراک موضوعی می‌یابد. اما از آنجا که تم اصلی حکایات گروه مورد بحث، فرمان‌برداری و تسلیم بودن این موجودات است، آن‌ها را در گروه مستقلی جای داده‌ایم. گفتنی است که این امر یعنی رسیدن به درجه‌ای که همه موجودات مطیع فرد صاحب کرامت می‌شوند، به صراحت در متون عرفانی آمده است: «ابوجعفر اعور گوید: "نزدیک ذوالنون [مصری] بودم. حدیث همی‌کردم از اطاعت چیزها که اولیا را باشد. ذوالنون گفت: «اگر من خواهم، این تخت را بگویم تا گرد چهار گوشه این خانه بر آید و باز جای خویش شود." گفت: "در ساعت فرا رفتن آمد و به چهار گوشه خانه بگشت و باز جای خویش آمد. جوانی در آن خانه بود. گریستن بر وی افتاد. می‌گریست تا بمرد."» (ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۶۲)

۱۰-۱. سخن گفتن با حیوانات، جمادات و مظاهر طبیعت

یکی از موضوعات جالب در حکایات کرامات مشایخ تصوف، سخن گفتن حیوانات، جمادات، کوه‌ها، درختان و... با آنان است:

«ابراهیم خواص گفت: در میان کوه‌ها همی‌رفتم. باران سخت درافتاد و رعد و برق و باران درافتاد و تاریکی پدید آمد. گفت که طلب غاری کنم، در شوم باشد که باران باز است. غاری یافتم، درشدم. ساعتی برآمد، از دور نگاه بکردم. در میان آن تاریکی و آن باران، شیری دیدم که همی‌آمد از باران گریخته، قصد غار کرده، بیامد و سر در غار

کرد و مرا گفت به زبان فصیح: "یا خواص! چرا جای من گرفتی؟" من وی را گفتم: "الموضع لمن سبق"، جای آن را است که سبق کند و این نه جایی است که تو خریدی و یا تو بنا کردی، این غار است که خدای عزّ و جل آفریده است و هر که نخست آمد جای او را بود. پس مرا گفت: "المساعده، بسازیم، نیکوتر بنشین تا مرا با تو جای بود..." («متنخب رونق المجالس، ص ۲۸۱»)

۱-۱۱. یاری شدن توسط حیوانات در مواقع اضطرار

موضوع حکایات این گروه، نجات یافتن شخص صاحب کرامت است از مهالک توسط جانورانی که عموماً خود، مهلک‌اند؛ مانند شیر و اژدها؛ یا یاری رساندن جانوران خشکی و دریاست به فرد در شرایط سخت. آنچه به این حکایات، بُعد خرق عادت می‌بخشد، عموماً نحوه یاری رساندن حیوانات است که در حالت عادی هرگز برای افراد دیگر اتفاق نمی‌افتد؛ برای مثال، نجات یافتن از قعر چاه به وسیله شیر، آماده شدن پول کرایه کشتی به وسیله ماهیان، آن هم در وسط دریا و... .

«وقتی در کشتی ای نشسته بود. جوهری اندر کشتی غایب شد. وی مجهول‌تر همه قوم می‌نمود. وی را به بردن آن تهمت کردند. سر سوی آسمان کرد. اندر ساعت هرچه اندر دریا ماهی بود، همه بر سر آب آمدند و هریک جوهری اندر دهان گرفته. از آن جمله یکی بستد و بدان مرد داد.» (کشف المحجوب، ص ۱۰۹)

۱-۱۲. مأنوس بودن با حیوانات درنده و مهلک

موضوع این حکایات، انس و معاشرت فرد صاحب کرامت است با حیوانات درنده و وحشی مانند شیر و جانوران مهلک مانند مار و اژدها. در این حکایات تنها مأنوس بودن فرد با این حیوانات به تصویر کشیده می‌شود و بس، نه شباهتی به حکایات گروه یازده، که تم اصلی‌شان نجات یافتن از مهالک توسط حیوانات است دارد و نه مانند حکایات گروه هشت، خبر از ارتباط معنوی با حیوانات و به تصویر کشیدن قدرت درک و شعور روحانی حیوانات می‌دهد. تنها دوستی و معاشرت با حیوانات درنده و مهلک، موضوع اصلی و خارق‌العاده حکایات این گروه است:

«ابراهیم [خوآص] گوید [وقتی] اندر بادیه می‌رفتیم [اندر] میان روز؛ به درختی رسیدیم و در نزدیکی آب بود [فرود آمدم] و شیری دیدم عظیم، روی فرا من کرده

[من خویشتن را تسلیم کردم] و حکم را گردن نهادم تا چون بُود. چون به من نزدیک شد، می‌لنگید [همهمه‌ای بکرد و پیش من بخفت و دست بیرون کرد و دست وی آماس کرده بود [و آب گرفته]، من چوبی برگرفتم و دست وی بشکافتم. ریم و خون بسیار از وی بیرون آمد. پس رکوبی بر [دست] وی بستم. بشد و ساعتی بود. می‌آمد با دو بچه. گرد من می‌گشتند و دنبال می‌جنبانیدند [و قرصی آوردند پیش من نهادند.] (ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۸۵)

۱-۱۳. طی الارض

پیمودن مسافت‌های طولانی در یک چشم بر هم زدن که می‌تواند از مصادیق تصرف در زمان و خرق قانون زمان در ماده باشد، موضوع حکایات این گروه است. این مورد از مثل‌های عام کرامت در گذشته و حال است و همیشه با همین عنوان- طی الارض- از آن نام برده می‌شود. نمونه:

«محمد ابن منصور الطوسی- رحمه الله علیه- گفت: "به نزدیک معروف بودم در بغداد. اثری در روی او دیدم. گفتم: «دی به نزدیک تو بودم، این نشان نبود، این چیست؟" گفت: "چیزی که تو را چاره است مپرس و از چیزی پرس که تو را به کار آید." گفتم: "به حق معبود که بگوی." گفت: "دوش نماز می‌کردم. خواستم که به مکه روم و طوافی کنم. به سوی زمزم رفتم تا آب خورم، و پای من بلغزید و روی من بدان درآمد و این نشان آن است."» (تذکره الاولیا، ص ۲۸۱)

۱-۱۴. طواف کعبه گرد فرد

موضوع اصلی حکایات این گروه، روایت رابطه غیر معمول و خارق‌العاده مشایخ صاحب کرامت است با کعبه؛ برای مثال، در اکثر حکایات، به جای اینکه شخص گرد کعبه طواف کند، کعبه بر گرد وی می‌چرخد، به استقبال وی می‌رود، شخص صاحب کرامت وارد کعبه می‌شود، با وی معانقه می‌کند و... از آنجا که اغلب حکایات این گروه موضوعاتشان طواف کعبه بر گرد شخص است، این عنوان برای این گروه از حکایات برگزیده شده است.

«دیگر آن بود که بوسعید گفت: "عزم حج کرده‌ام." شیخ گفت: "از اینجا باز گرد." گفت: "جمع موافقت ما کرده‌اند، ما نیز بر موافقت ایشان برویم." تا به دامغان رسیدند و

چهل روز آنجا بماندند و طاقت برسید. بازگشتند. چون نزدیک خرقان رسیدند، در میان باغ‌ها راه گم کردند. بوسعید گفت: شیخ ما را استغفار می‌فرماید. چون پیش شیخ درآمدند، گفت: "آن زمین بر حق بنالیده بود که دوستان خود را بر ما فرست. ای بوسعید! چرا چنان نباشی که کعبه به زیارت تو آید؟" گفت: "این مرتبه تو را سزاوار است." گفت: "با ما امشب خلوتی ساز." در موافقت به مسجد بنشستند. کعبه زیر سر ایشان طواف کرد. بوسعید حلقه در گرفت و دعا گفت و شیخ می‌گفت: "اعوذ بالله من مکر الله اعوذ بالله من وساوس الشیطان." (نوشته بر دریا، ص ۲۶۶-۲۶۷)

۱۵-۱. نقش بستن واژه «الله» از قطرات خون فرد

این حکایات، به گونه‌ای بیان نمادین دائم الذکر بودن سالک و عارف است، اما اشارات موجود در حکایات مبنی بر اینکه واقعاً از خون فرد ذکر بر زمین نقش می‌بندد (ر.ک: تذکره الاولیا، ص ۲۶۸ و ۳۷۸) ما را ملزم به آوردن این حکایات در گروه حکایات کرامات می‌کند. نمونه:

«نقل است که روزی نابینایی می‌گفت: "الله! الله!" نوری پیش او رفت و گفت: "تو او را چه دانی؟ و اگر بدانی زنده نمایی." این بگفت و بی‌هوش شد و از آن شوق به صحرا افتاد. در نیستانی نو دروده. و چرخ می‌زد و آن نی در پای و پهلوی او می‌رفت و خون روان می‌شد و از قطره خون "الله، الله" باز دید می‌آمد.» (همان، ص ۴۱۳)

۲. کرامات پس از مرگ

۲-۱. سخن گفتن پس از مرگ:

در این حکایات، شخصیت اصلی، پس از مرگ سخن می‌گوید و قرآن می‌خواند، آن‌چنان‌که گویی هرگز نمرده است:

«... چون بمرد، آن روز، آفتابی گرم بود. مرغان بیامدند و جنازه او را به پرها سایه فکندند، همچنان‌که تخت سلیمان پیغمبر را هم بدان مقدار و هر کس که بنده حق گردد، خلق بنده او گردند. چون مصریان آن بدیدند جمله مردم شهر بر پی جنازه او بیرون آمدند و جنازه او را به در مزگتی بگذاشتند. مؤذن به شهادتین رسیده بود که "اشهد ان لا اله الا الله. ذوالنون انگشت برداشت و به زبان فصیح گفت: اشهد ان لا اله الا الله." مردمان تعجب نمودند و جنازه بنهادند، پنداشتند که زنده است. چون نگه کردند مرده بود و

انگشت او همچنان ایستاده بماند. او را در گور بردند و بخوابانیدند. خواستند تا انگشت او را بخوابانند، نتوانستند.» (شرح التعرف لمذهب التصوف، ص ۲۰۷-۲۰۸)

۲-۲. نقش بستن آیات و اذکار بر گور و کفن فرد

در این حکایات، موضوع خارق‌العاده و غیر عادی، نقش بستن عبارات قرآنی و اذکار بر جسد فرد یا کفن یا سنگ قبر اوست. نمونه:

«... و آن شب که از دنیا بیرون شد، هفتاد کس پیغمبر عم را به خواب دیدند که دوست خدای ذی‌النون بخواست آمد. من به استقبال وی آمدم و چون وفات کرد بر پیشانی وی نبشته پدید آمد: هذا حبيب اله. مات فی حبّ الله. قتيل الله.» (کشف‌المحجوب، ص ۱۲۵)

۳-۲. شفا دادن بیماران

در این حکایات، فرد پس از مرگ، معمولاً با ظاهر شدن بر افراد در خواب و بیداری آنان را شفا می‌دهد یا مورد لطف خود قرار می‌دهد؛ مانند حکایت طعام دادن ابوسعید ابوالخیر به خادم تربت خود پس از مرگ. (ر.ک: اسرار التوحید، ص ۳۸۲)

۲-۴. غیب شدن جسد فرد

در این حکایات، جسد شخص پس از مرگ و تدفین، در گور غیب می‌شود و در بعضی مواقع حتی قبل از تدفین، ناگهان جسد از نظر مردم غایب می‌شود که تمامی این امور غیر عادی و خارق‌العاده است. نمونه:

«ثابت منافی رحمه الله علیه فرمان در رسید. او را بشستند و در کفن پیچیدند و به خاک تسلیم کردند. چون خواستند که خاک بر وی انبار کنند، وی را در لحد ندیدند. عجب داشتند. مریدان به خانه وی آمدند و در بزدند. وی را دخترکی بود. آواز دادند. گفت: "پدر مرا دگر در گور نمی‌یابید." ایشان را عجب آمد. گفتند: "ای دختر! ما را ازین حال خبر ده." گفت: "او پیوسته ذاکر بود و ذکر و دعای وی این بود که ربّ لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین." ملک تعالی کسی را که در دنیا ذکر خویش مونس او کرده باشد و انفاس خویش به یادکرد او صرف کرده باشد. او را در خاک بی‌مونس و تنها نگذارد. وی را به دست لطف از منزل وحدت بردارد و با مقربان به حضرت قدس فرود آرد.» (هزار حکایت صوفیان، ۱۳۸۲، ۷ ب)

۲-۵. مکافات دشمنان و منکران پس از مرگ

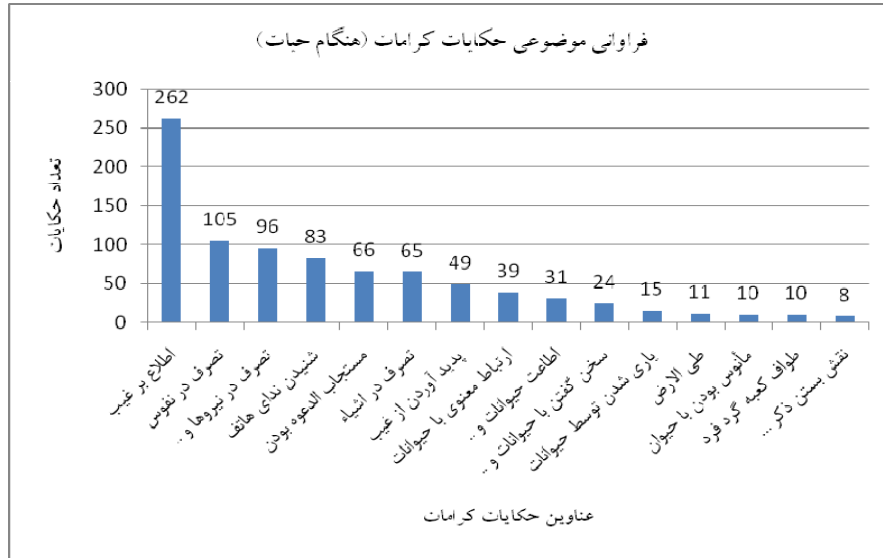
در این حکایات، فرد پس از مرگ، قادر به مجازات ستمکاران و دشمنان است: «... در آن وقت که سلطان شهید سنجر ملک‌شاه نور الله مضجعه از دست غزان خلاص یافت و به دارالملک آمد، این دعاگوی از سرخس با جمعی از مشایخ و قضات و ائمه سرخس به مرو رفت به مبارکباد قدوم سلطان و از جهت مصالح بقعه شیخ و از خویشان و فرزندان شیخ هیچ کس با دعاگوی نبودند...» (اسرار التوحید، ص ۳۴۹-۳۵۰)

۲-۶. بر هوا رفتن جنازه

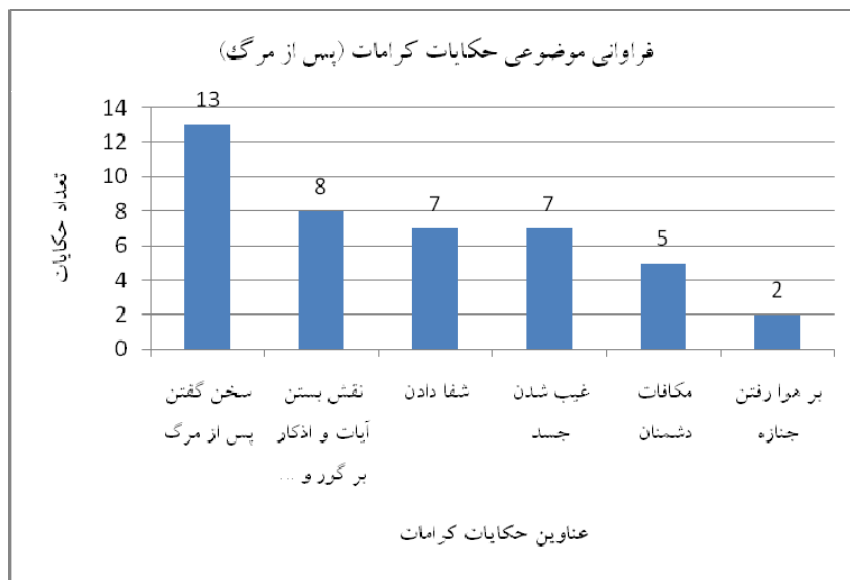
همان الگوی بر هوا رفتن فرد در هنگام حیات، در مجموع دو حکایت این گروه، پس از مرگ افراد هم تکرار می‌شود که با وجود قلت تعداد حکایات، بسیار جالب است. هر دو حکایت بلندند و هر دو در کتاب هزار حکایت صوفیان آمده‌اند.

۳. نمودارها

در این قسمت، با ترسیم نمودار فروانی هر گروه از حکایات و نیز نشان دادن ترتیب بسامدی آنها، گزارشی آماری از بسامد هر گروه از حکایات به دست می‌دهیم: نمودار ۱:



نمودار ۲:



نتیجه‌گیری

یکی از فواید جانبی این طبقه‌بندی، اصلاح ذهنیت نادرست درباره رایج‌ترین انواع کرامات اولیاست؛ معمولاً هنگامی که از کرامات اولیا سخن به میان می‌آید، مواردی چون: «بر آب رفتن» و «در هوا پریدن» به عنوان رایج‌ترین انواع کرامات در ذهن تداعی می‌شود، در حالی که پس از بررسی تحلیلی حدود هزار حکایت کرامت و طبقه‌بندی موضوعی آنها، این نتیجه حاصل شد که این دو نوع به ترتیب تنها ۲/۱۸٪ (بر آب رفتن) و ۲/۶۲٪ (در هوا پریدن) درصد از کل حکایات را تشکیل می‌دهند، در حالی که حکایاتی که از اطلاع بر غیب و قدرت تصرف اولیا در نفوس سخن می‌گویند، به ترتیب با ۲۸/۶۰٪ (اطلاع بر غیب) درصد و ۱۱/۶۴٪ (تصرف در نفوس)، پربسامدترین انواع حکایات کرامات هستند. این اختلاف بسامدی موضوع حکایات کرامت در نمودارها (ر.ک: بخش سوم همین مقاله) با وضوح بیشتری نمایان است.



منابع

- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ محمد ابن منور میهنی، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۲، آگاه، تهران ۱۳۶۷.
- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ؛ قاسم غنی، چ ۲، زوار، تهران ۱۳۴۰.
- تذکره الاولیا؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، چ ۱۵، زوار، تهران ۱۳۸۴.
- ترجمه رساله قشیریه؛ ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چ ۷، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۱.
- التعرف؛ ابوبکر محمد کلابادی، ترجمه محمد جواد شریعت، چ ۱، اساطیر، تهران ۱۳۷۱.
- حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر؛ لطف الله ابن ابی سعد ابوروح، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۶، سخن، تهران ۱۳۸۴.
- حدیث کرامت؛ محمد استعلامی، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۸۸.
- رتبه الحیات؛ یوسف همدانی، تصحیح محمد امین ریاحی، چ ۱، توس، تهران ۱۳۶۲.
- روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح؛ شهاب الدین احمد سمعانی، تصحیح نجیب مایل هروی، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.
- شرح التعرف لمذهب التصوف؛ ابوابراهیم مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، چ ۲، اساطیر، تهران ۱۳۶۶.
- الطبقات الشافعیه الکبری؛ عبدالوهاب سبکی، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت، بی تا.
- طبقات الصوفیه؛ خواجه عبدالله انصاری، تصحیح محمد سرور مولایی، چ ۱، توس، تهران ۱۳۶۲.
- کشف الاسرار و عده الابرار؛ ابوالفضل میبدی، تصحیح علی اصغر حکمت، چ ۶، تهران ۱۳۷۶.
- کشف المحجوب؛ ابوالحسن هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، چ ۱، طهوری، تهران ۱۳۵۸.
- مقامات ژنده پیل؛ سدیدالدین محمد غزنوی، تصحیح حشمت الله مؤید سنندجی، چ ۱، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۴۰.
- منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفه المریدین؛ تصحیح احمد علی رجایی، چ ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۴.
- نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۸۴.
- هزار حکایت صوفیان؛ چاپ عکسی، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، چ ۱، طلایه، تهران ۱۳۸۲.